

آن و این بغایت ناپسندیده است.

سناده: اختلاف ردف است، چنانکه زمان و زمین را در يك قافیه جمع کنند و شعرای عرب اختلاف ردف را در واو و یا جایز می‌دارند، چنانکه عمود و عمید را در يك شعر می‌آورند و این در اشعار ایشان بسیار است.

ایضاً: اعاده کردن قافیه است، و آن بردو گونه است جلی و خفی چنان که نیکوتر و زیباتر و فسونگر و ستمگر، و از این قبیل است، نون مصدر چون گفتن و نوشتن، حروف جمع چون الف و نون در یاران و دوستان، و الف و تا در صفات و کاینات، و الف و ها در غنچه‌ها و دلها، و الف و نون در صفت چون خندان و گریان یا یا تنکیر چون دستی و مردی، و دال استقبال چون دهد و برد، و نون تخصیص چون زرین و سیمین، و بالجمله هر چه در آخر ابیات صریحاً مکرر شود خواه يك حرف باشد و خواه بیشتر از قبیل ایضاً جلی است شاید که بنای قافیه بدان نهند، و اگر ضرورت افتد بیش از دو یا سه نتواند آورد به قدر آن که تکرار قافیه جایز داشته‌اند و این نوع قافیه را شایگان گویند.

ایضاً خفی، چون آب و کلاب و این را جایز دانسته‌اند، چنانکه:

شعر

ای گل رخسار تو برده ز روی گل آب

صحبت گلزارها کرده بیویت کلاب

خاتمه

قافیه بردو قسم است قافیه معمول و غیر معمول:

غیر معمول آن است که بی آن که درو تصرفی شود شایسته آن باشد که

قافیه واقع شود.

معمول آن است که بواسطه تصرفی شایسته آن باشد و آن تصرف گاه

ترکیب دو لفظ باشد، چنان که لفظ است مثلاً بواسطه ترکیب با لفظ پیدا و امثال آن

صلاحیت آن پیدا کند و با خواست و راست در يك قافیه جمع شود، چنانکه:

شعر

در آینه روی تو گر گویم راست انوار تجلی الهی پیدا است
و گاه به تجزیه يك لفظ، چنانکه کمال اسمعیل لفظ کارد را در قصیده‌ای
که مطلعش این است:

بر تافته است بخت مرا روزگار دست

ز انم نمی رسد بسر زلف یار دست

بر وجهی که حرف دال را از جانب ردیف اعتبار کرده است، چنانکه می گوید:

بیت

خشم شتر دلت را قربان همی کند

زان روی سعد ذابح آویخته کاردست

ضیاءالدین سجادی

نشر کتب دینی

کتابهای دینی آن دسته از کتب است که در باره علوم و معارف اسلامی و قرآن کریم و آیین مقدس اسلام به زبان فارسی نگارش یافته و دانشمندان و محققان و نویسندگان ایرانی در جمع و تدوین و عرضه کردن آن رشته از معارف کوشیده و یادگارهای جاویدان و ارزنده در زبان فارسی به جای گذاشته‌اند.

این گونه کتابها در باره تفسیر و ترجمه قرآن - علم کلام - حدیث - فقه - ممل و نحل - اخلاق اسلامی تألیف و تدوین شده و در هر موضوع نمونه‌های عالی و جالب به دست ما رسیده است.

پیشینیان در نشر این کتابها نهایت دقت را به کار برده و غالباً حد اعلای فصاحت و بلاغت را رعایت کرده‌اند و تفسیرهای فارسی بهترین شاهد این مدعا است و قدیم‌ترین و ارزنده‌ترین آنها همان ترجمه تفسیر طبری است که به کوشش استاد حبیب یغمائی در هفت مجلد به چاپ رسیده است.

چون مفسران و دانشمندان فقه و حدیث در نگارش زبان فارسی چیره دست بوده و از سوی دیگر قصد داشتند کتب دینی را با عبارتی فصیح و شیوا و خالی از تکلف برای همه فارسی‌زبانان بنویسند این همه اثر نفیس و شاهکار بوجود آورده‌اند و ظاهراً تا قرن نهم هجری این دقت و مراقبت بیشتر بوده و بعدها در این

باره مسامحه روا داشته‌اند و به ندرت آثاری همپایه آثار گذشته در موضوعات دینی نگارش یافته یا ترجمه شده است.

برای مثال آیه‌ای را از قرآن کریم برگزیده و در چند تفسیر و ترجمه مقایسه کرده‌ایم و این آیه ۱۱ از سوره مریم است: «فخرج علی قومه من المحراب فأوحی الیهم ان سبحوا بكرة و عشیاء» که در ترجمه تفسیر طبری^۱ اینطور است: «بیرون آمدن از گریه‌گر و خویشتن از صومعه، نمون کردن دست سوی ایشان که نماز کنید باعداد و شبانگاه» و در یک ترجمه قرآن با کشف الایات به خط طاهر خوشنویس تبریزی و تجدید نظر مرحوم شعرائی چاپ ۱۳۶۸ هـ. ق / ۱۳۲۸ هـ. ش. اینطور است: «پس بیرون رفت بر قومش از محراب پس اشاره کرد به ایشان که تسبیح کنید باعداد و شبانگاه» و در تفسیر ابوالفتوح رازی^۲ چنین است: «پس بیرون آمد بر گروه او از محراب پس وحی فرستاد به سوی آنها که تسبیح کنید صبح و شام» و در ترجمه قرآن ابوالقاسم پاینده چنین است: «پس از عبادتگاه نزد قوم خود شد و به آنها تلقین کرد که باعداد و شبانگاه خدا را تسبیح گوئید.»

و نمونه‌ای از ترجمه حدیث از «الرسالة العلیة فی شرح احادیث النبویة» این حدیث است: «قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: من آتسه الله بقربه اعطاه الله اربع خصال: عزاً من غیر عشیره و علماً من غیر طلب و غنی من غیر مال و انساً من غیر جماعة» یعنی: «هر که را خدای تعالی انس داد به مقام قرب خود تا مستأنس گشت بدو، چهار خلعت از خزانه غیب بدو عطا کند، عزتی بی احتشام قرابت و علمی بی محنت طلب و توانگری بی جمع کردن مال، و آرامشی بی یاران و دوستان.»

در مورد کتب علم کلام و ادیان. در این جا بحثی نمی‌کنیم و بعضی از آنها را نام می‌بریم: شرح قصیده ابوالهیثم از ابوسعید محمد بن سرخ لیشابوری و کشف-

۱- به اهتمام حبیب یغمائی، ج ۱، ص ۹۵۸

۲- چاپ الهی قمشاهی، ج ۶، ص ۴۶۱

۳- تصحیح جلال الدین محدث، ص ۱۷۰

المحجوب ابو يعقوب سگزی و کتبی مانند بیان الادیان و تبصرة العوام و کتاب النقض و در قرن هشتم ترجمه الملل والنحل شهرستانی بوسیله افضل الدین صدرتر که اصفهانی و دیگر کتب که همه از نمونه های خوب نشر فارسی است.

اما این مختصر مقدمه ای است برای بحث در نشر يك دسته از کتابهای دینی که در باره فقه اسلامی بر شیوه مذاهب مختلف اسلام و مخصوصاً شیعه، خاص عموم مردم نگارش یافته و تدوین کنندگان و مؤلفان سعی داشته اند هر چه ساده تر بنویسند که به فهم عامه مردم با دانش و سواد کم یا بدون سواد نزدیک باشد.

قدیم ترین متن فقهی و کلامی اسلامی ترجمه السواد الاعظم از تألیفات ائمه حنفی است که ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل مشهور به حکیم سمرقندی در حدود سال ۲۹۰ ه. ق. به امر اسماعیل بن احمد سامانی نوشته^۱ و شصت و يك^۲ مسألة کلامی و فقهی را طرح کرده است، و این حکیم سمرقندی از اصحاب متکلم معروف ابومنصور ماتریدی (متوفی ۳۳۳ ه. ق) است که پندنامه ای از او به اهتمام آقای ایرج افشار به چاپ رسیده^۳ و ظاهراً از سخنان اوست که کسی به فارسی در آورده و در آغاز آن نوشته: «من فوائد قطب المشايخ قدوة السالكين شيخ الاسلام، علم الهدى، رئيس اهل السنة، شيخ ابومنصور ماتریدی السمرقندی رضی الله عنه وهی عشر ابواب» و این ابومنصور چندین کتاب در رد معتزله و قرامطه و روافض و نیز شرح فقه الاکبر ابی حنیفه دارد که همه به عربی است، مناظره ای هم با ابولقاسم حکیم سمرقندی (که غیر از ابوالقاسم سمرقندی حنفی صاحب السواد الاعظم است) در باب اختلاف میان اهل سنت و معتزله و کرامیه داشته که شرح آن را نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد نسفی متوفی ۵۹۳ در کتاب القند فی تاریخ سمرقند آورده و بار تولد در کتاب ترکستان پیش از دوره استیلای مغول آن را نقل کرده است^۴.

۱- مقدمة السواد الاعظم، به اهتمام عبدالحی حبیبی، ص ۱۱

۲- حاجی خلیفه شصت و دومسأله گفته است، (ح ۱ ص ۱۱، مقدمة السواد الاعظم)

۳- فرهنگ ایران زمین ج ۹ ص ۴۷ - ۶۷

۴- تعلیقات تاریخ بیتهی به قلم سعید نفیسی ج ۲ ص ۹۶۴

در هر حال کتاب السواد الاعظم هشتاد سال پس از تألیف یعنی در سال ۳۷۰ هـ. ق در عصر نوح بن منصور به فارسی درآمده و مترجم آن معلوم نیست و در سال ۷۹۵ هـ. ق خواجه محمد پارسا این ترجمه را به زبان روزگار خود درآورده است.

ترجمه السواد الاعظم قبلاً در نظر مرحوم مهدی بیانی^۱ و مرحوم محمد معین^۲ قدیم‌ترین نثر فارسی شمرده شده و آنرا نگاشته سال ۳۱۵ هـ. ق یا در آن حدود دانسته‌اند زیرا حکیم سمرقندی در محرم سال ۳۴۳ هـ. ق در گذشته است، اما اینک با تحقیق عبدالحی حبیبی در مجله^۳ و در مقدمه کتاب السواد الاعظم^۴ به اثبات رسیده که ترجمه فارسی در سال ۳۷۰ هـ. ق صورت گرفته و بعد از ترجمه تفسیر طبری (۳۵۲ هـ. ق) است و قدیم‌ترین متن نثر فارسی همان مقدمه شاهنامه ابو منصور است که در محرم ۳۴۶ هـ. ق نوشته شده است.

اما آغاز ترجمه السواد الاعظم^۵ چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم - رب يسر ولا تعسر وتمم بالخير، تو کلت على الله الحي الذي لا يموت ابداً... اما بدانك سبب تصنيف اين كتاب آن بود که بی‌راهان و مبتدعان و هواداران به سمرقند و بخارا و ماوراء النهر بسیار شدند، پس ائمه و فقها و علماء سمرقند و بخارا و ماوراء النهر گرد آمدند و گفتند: آبا و اجداد تا بودند بر طریق سنت و جماعت بوده‌اند. اکنون هواهای مختلف پیدا شد و ما را جای ترس است، این سخن را به امیر خراسان رسانیدند.»

و بعد: «و رسول صلی الله علیه وسلم گفت: علیکم بالسواد الاعظم... فرمود که بر شما باد سواد اعظم، گفتند: یا رسول الله سواد اعظم چیست؟ گفت: سواد اعظم

۱- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۸

۲- برگزیده نثر فارسی، ج ۱، ص ۲

۳- سال ۱۶ شماره ۵ ص ۱۹۲-۱۹۷

۴- چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳-۱۶

۵- ص ۱۷

آنست که امروز من بر آنم و یاران من بر آنند»^۱ و در مسأله بیست و چهارم^۱ نوشته: «آنست که خداوند را عزوجل صفات است هم غضب، هم رضا. و نشاید گفت که خشم خدای عزوجل آتش است و خشنودی وی بهشت. هر که چنین گوید او هوادار و معتزلی باشد».

در قرن پنجم هجری قمری کتاب وجه دین ناصر خسرو در اصول اعتقادات و فقه احکام اسماعیلیه نوشته شده و در آغاز آن آمده است^۲: «واجب دیدیم بر خویشتن این کتاب را تألیف کردن بر شرح بنیادهای شریعت از شهادت و طهارت و نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و ولایت و امر و نهی و نام نهادیم مر این کتاب را «روی دین» از بهر آنکه همه چیزها را مردم به روی توان شناخت و خردمندی که این کتاب را بخواند دین را بشناسد و بر شناخته کار کند و مزد کار را سزاوار شود به خشنودی ایزد تعالی».

بنای گفتارهای این کتاب را بر پنجاه و یک گفتار نهادیم به عدد رکعات نماز که اندر شبانه روزی بر مردم واجب است...»

می بینیم که حکیم ناصر خسرو در نگارش این کتاب، ساده نوشتن و شیوایی کلام و آسان نوشتن برای بهتر فهماندن را رعایت کرده و این کتاب از نثرهای خوب دینی شمرده می شود.

در همین قرن پنجم کتاب کیمیای سعادت امام محمد غزالی نوشته شده که خلاصه‌ای است از احیاء علوم دین و آغازش این است^۳: «و چون گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص و خسیس است ممکن نگردد ویرا ازین نقصان به درجه کمال رسانیدن الا به مجاهدت و معالجت. و چنانکه آن کیمیا که مس و برنج را به صفا و پاکیزگی زر خالص رساند دشوار بود، و هر کسی شناسد، هم چنان آن کیمیا که گوهر آدمی را از خست بهیمیت به صفا و نفاست ملکیت رساند تا بدان سعادت ابدی یابد،

۱ - ص ۹۲

۲ - چاپ کاپویانی برلین ص ۴

۳ - ج ۱ ص ۲ چاپ احمد آرام

هم دشوار بود، و هر کسی نداند و مقصود از این کتاب شرح اخلاط این کیمیاست که به حقیقت کیمیای سعادت ابدی است، و این کتاب را بدین معنی کیمیای سعادت نام کردیم ...»

این کتاب چهار عنوان و چهار رکن و چهل اصل دارد. (هر رکن ده اصل) و يك جا می نویسد: «اصل روح نماز خشوع است و حاضر بودن دل در جمله نماز، که مقصود نماز راست داشتن دل است با حق تعالی، و تازه کردن ذکر حق تعالی بر سبیل هیبت ... و رسول گفت: بسا کسا که نصیب وی از نماز جز رنج و ماندگی نیست، و این آن بود که به کالبد نماز کند و به دل غافل.»

پس از کیمیای سعادت باید از جامع العلوم معروف به کتاب ستینی تألیف امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶ ه.ق) نام ببریم که «حدائق الانوار فی حقایق الاسرار» نیز نام دارد و آنرا امام فخر به نام علاءالدین تکش خوارزمشاه در سال ۵۷۴ تألیف کرده است^۱.

در این کتاب از شصت علم بحث شده و برای هر يك نه سؤاله تحت عنوان: «اصول الظاهره» و «اصول المشكله» و «الامتحانات» طرح کرده است.

نخستین علم: علم الکلام و دومین: علم اصول الفقه الظاهره و سومین: علم الجدل و چهارم علم الخلافیات و پنجم علم المذهب و ششم علم الفرائض و هفتم علم الوصایا و هشتم علم التفسیر است الی آخر.

در نشر این کتاب آن سادگی و بی تکلفی نشرهای پیشین به تمام و کمال نیست و تا اندازه ای کلمات عربی و صنایع ادبی در کار آمده و از شیوه عالمانه در نگارش پیروی شده است، چنانکه در آغاز پس از دو سطر خطبه عربی می نویسد^۲: «اما بعد چنین گوید مؤلف این کتاب محمد بن عمر المدعوبه فخر الرازی که چون اینزد تعالی مرا از مواهب علمی و مطالب علمی حصه ای بداد و در مباحث عقلی و مناہج نقلی

۱- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۱۰۱۶

۲- چاپ افست با مقدمه و فهرس به کوشش محمد حسین تسبیحی، ص ۲

بر خاطر بگشاد پیوسته به مقتضای تکلیف الهی در تبلیغ آن جد می نمودم و عقد مشکلات را به دست فکرت می گشودم و بنات افکار و بینات اسرار به طالبان می رسانیدم...»

و در اصل دوم از اصول ظاهر علم مذهب نوشته^۱ : «در فرایض و سنن وضو، فرایض وضو نزد يك شافعی شش است اول نیت است و نزد يك ابوحنیفه نیت شرط صحت وضو نیست لیکن در تیمم شرط است، دویم روی شستن است و حدروی از ابتدای پهنای پیشانی است تا نهایت زنخدان در طول و در عرض از گوش تا گوش و آب رسانیدن به هر دو ابرو و مژه های چشم...»

اکنون باید از کتب شیعه که در همین موضوعات به خصوص احکام دین و فقه شیعه و معتقدات آنان نگارش یافته، صحبت کنیم و نخستین کتاب که در قرن ششم هجری قمری نوشته شده کتاب النقض عبدالجلیل قرظینی است که «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض» نام دارد و در جواب کتاب «بعض فضایح الروافض» شهاب الدین تواریخی در سال ۵۶۰ ه. ق تصنیف شده و کلام و رجال و داستان و تاریخ را با عبارات بسیار ساده و روان به نگارش در آورده و اهمیت و جالب بودن کتاب بر همه دانش پژوهان و محققان آشکار است و اینک عبارتی از آن نقل می کنیم^۲ : «اما آنچه گفته است که زیارت طوس را بر حج کعبه ترجیح دهند، دروغی محض است که حج کعبه مبارک که با حصول شرایط واجب است و رکنی است از ارکان خمس و تارکش مستحق ذم و عقوبت باشد و زیارت رضا و غیر رضا از ائمه هدی علیهم السلام چون نذر نباشد سنت است، اگر هزار بار کسی به زیارت رضا (ع) رود يك حج از گردن او نیفتد چون واجب باشد و مذهب و اعتقاد شیعه این است...»

پس از این در قرن هفتم کتاب معتبری که نوشته شده «معتقد الامامیه» است در

باره کلام و اصول و فقه شیعه و مؤلف آن معلوم نیست. این کتاب به تصحیح آقای محمد تقی دانش پژوه و با نظر استاد سید محمد مشکوة به چاپ رسیده. و مصحح دانشمند اظهار نظر کرده اند^۱ که کتاب از روی غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع تصنیف حمزة بن زهرة حلبی (۵۱۱-۵۸۵) به پارسی در آمده و نظر بعضی^۲ این است که مؤلف یا مترجم کتاب عمادالدین حسن بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن حسن طبری مازندرانی آملی است که میانه سالهای ۶۵۶-۶۹۸ حیات داشته است.

مؤلف این کتاب عقاید شیعی را به سادگی و روشنی و وضوح بیان داشته و به اصول فقه پرداخته و آنگاه در خود فقه وارد شده و مسائل را طبق مبانی کلامی و اصولی و اخبار شیعی و سنی اثبات کرده و بیشتر به اجماع^۳ پرداخته است. نکته قابل ذکر آن است که چنانکه در مقدمه این مقال اشاره شد کتب دینی پیشینیان مخصوصاً آنچه برای عامه نوشته شده بسیار شیوا و روان و خالی از تکلف است و از ثر خوب و بی غلط و جالب زبان فارسی برخوردار است و از این جهت بر کتب دوره های بعد مخصوصاً قرن دهم تا دوران معاصر برتری دارد و آقای دانش پژوه در تأیید همین مطلب در دیباچه معتقدالامامیه نوشته اند: «... نزهة الزاهد و نزهة العابد هم که کتاب دعائی است بسیار شیرین و شیوا و به فارسی و بسیار لطیف و بهتر از زاد المعاد مجلسی و مفاتیح شینخ عباس قمی است، بلکه این کتابها در صحت و شیوایی در برابر آن هیچ است.»

معتقدالامامیه دیباچه ای در حقیقت مذهب امامیه دارد و پس از آن چند باب را شامل است به این شکل: توحید، عدل، نبوت. باب در آنچه مذهب ایشان است از اصول فقه. باب اندر فقه که (کتاب الصلوة، کتاب الزکوة، کتاب الصیام، کتاب الحج، کتاب الجهاد، کتاب البیوع، کتاب الفرائض، کتاب النکاح، کتاب الجنایات، کتاب

۱- دیباچه معتقدالامامیه ص ۴

۲- دیباچه معتقدالامامیه ص پانزده

۳- دیباچه ص هشت

القضاء و ما يتعلق به) ضمن آن است. و این قسمتی است در کیفیت وضو از آن کتاب ۱:
 «بدانکه در وضو پانزده چیز فریضه است: پنج فعل است و ده کیفیت. آنچه فعل است:
 نیت کردن و روی شستن و هر دو دست نشستن و مسح سر کردن و مسح پای کردن و
 آنچه کیفیت است: پیوسته داشتن نیت به حال وضو، و بر حکم نیت بودن تا آنکه که
 از وضو فارغ شود، و شستن روی از رستن گاه موی سر تا ز نخدان به درازنا و به پهنا،
 چندانکه انگشت مهین و میانین بروی بگذرد، و شستن دست از وارن (یعنی آرنج)
 تا سر انگشتان. و موی بازپس نشکستن در شستن دستها، و مسح بر پیش سر کردن به
 مقدار آنکه نام مسح بروی افتد، و مسح پای کردن از سر انگشتان پای تا کعب، و
 کعب در میان پشت پای بود... الخ»

در قرن هشتم هجری قمری کتاب نفائس الفنون فی عرائس العیون شمس الدین
 محمد بن محمود آملی تألیف شده که در حقیقت دائرة المعارف آن زمان است و مقاله
 دوم آن علوم شرعی است مشتمل بر نه فن که کلام و تفسیر و حدیث و احکام و اصول
 کتاب و سنت و اجماع و قیاس و فن پنجم آن علم فقه است. نشر این کتاب نیز ساده
 و روان و بی غلط و برای فارسی زبانان قابل درک و فهم و سودمند است و این قسمتی
 است از آن کتاب ۲ در معرفت وقت:

«بدانکه وقت نماز با ممداد از طلوع صبح صادق است و مراد به صبح صادق آنست که
 از آنجا که آفتاب طلوع خواهد کرد روشنی بر عرض افق کشیده شود نه به طول که
 آن صبح کاذب باشد و از اول طلوع صبح صادق تا بر آمدن آفتاب وقت نماز است و
 وقت نماز پیشین از زوال آفتاب است یعنی میل او از وسط السماء به جانب مغرب و
 اعتبار آن به سایه توان کرد...»

از دوره صفویه به بعد که مذهب شیعه رسمیت یافته و توجه بآن بیشتر شده، تهیه
 و تدوین و تألیف کتب مربوط به مذهب شیعه اثنی عشری بیش از پیش مورد توجه

قرار گرفته و علماء بزرگ در این باره کوشش فراوان کرده و آثار بسیار به وجود آورده‌اند که ملامحمدباقر مجلسی نمودار بارز آنهاست و جادارد نظر ملك الشعراء بهار را در باره کتب فارسی مجلسی بیاوریم^۱ : «مهم‌ترین کاری که مجلسی کرده است بعد از تألیف مجلدات بحارالانوار که دائرةالمعارف شیعه امامیه اثنی عشریه است، تألیف مجموع کتب دینی و اخلاقی شیعه است به فارسی ساده عوام فهم که تا آن روز اهل علم چنان کاری نکرده بودند و غالب تألیفات علما خاصه علمای دین به زبان تازی بود و اگر به پارسی چیزی می‌نوشتند به شیوه متقدمان و به سبک قدیم بود و احترام مقام علم را در نزدیک شدن به سطح فکر و فهم عوام نمی‌دانستند بل آن را مغایر عظمت جایگاه دانش می‌شمردند، لکن این مرد اجتماعی که شیفته ترویج مذهب حقه بود، با وسایل و اسباب کار بی نظیری که در دست داشت و همراهی هایی که دولت با اهل علم از بدو ظهور صفویه تا آخر می‌کردتوانست در مدت عمر قریب يك ملیون و دویست و دو هزار و هفتصد بیت در پیرامون مذهب شیعه کتابت کند...» یکی از کتب فارسی ملامحمدباقر مجلسی حلیة المتقین است که چهارده باب دارد در آداب و سنن و دستورهای شرعی و از جمله عبارات آن است^۲ : «... بدانکه رعایت حرمت پدر و مادر از عمده شرایع دین است و ایشان را از خود راضی داشتن از جمله اشرف طاعات است و عاقایشان بودن و ایشان را از خود آزرده داشتن از جمله گناهان کبیره است...»

و در نثر این کتب تا اندازه‌ای عربی نویسی و اظهار فضل در عربی دانی یا پیروی از شیوه متداول زمان بیشتر به چشم می‌خورد چنانکه در همین کتاب پس از خطبه آغاز آمده^۳ : «اما بعد چنین گوید تراب اقدام مؤمنین و خادم طلبه علوم ائمه طاهرین محمدباقر بن محمد تقی حشره الله مع موالیه المطهرین صلوات الله علیهم اجمعین...»

۱- سبک‌شناسی ج ۳ ص ۳۰۵

۲- چاپ کتابفروشی اسلامیه ص ۹۴

۳- ص ۴

پس از این دوره بطوریکه اشاره شد کتب دینی در موضوعات گوناگون آن افزونی یافته و فقه و احکام و اخلاق و سنن و اخبار و احادیث و تفسیر کلام الله بر طبق روایات و اقوال و روشهای ائمه اطهار فراوان شرح و بحث شده و در کتابها آمده است و اکثر آن کتب مانند معراج السعاده ملا احمد نراقی معروف است.

از کتبی که برای عامه مسلمانان شیعه مذهب نوشته شده کتب مسائل فقهی و فتاوی مجتهدان و مراجع تقلید است که از دوره صفویه بیشتر شده و از آن جمله جامع عباسی شیخ بهائی است و شاید رساله سؤال و جواب حاجی سید محمد باقر مجتهد معروف از نخستین آنها باشد که بعد از سال ۱۲۳۶ ه. ق نوشته شده^۱ و در ۱۲۴۷ ه. ق به چاپ رسیده است. ابتدا به شرح عبادات پرداخته و در آخر کتاب الودایع را آورده و با «س» و «ج» مسائل را طرح کرده و پاسخ داده است.

نثر این کتاب تقریباً برای فارسی زبانان نا مفهوم و دشوار است مثلاً در کتاب الودیعه می نویسد^۲: «س- زید امانتی را نزد امینی می فرستد که به فلان کس بده بعد از وصول امانت به امین یقین می داند که امانت مرسوله نزد او مال عمر و است و ویدمرسل و غیره یدعاریه و غصب است و عمر و نیز مدعی بر امانت گردیده می گوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است... الخ»

اینگونه کتب که در آغاز دوره صفویه یعنی زمان شاه اسماعیل کم بوده و بعداً افزونی یافته و در دوره های بعدی بیشتر نشر شده و در زمان ما غالباً توضیح المسائل نامیده می شود، چون تعداد باسوادان زیاد شده طبعاً باید به نوعی نگارش یابد که هر کس از مردم شیعه به آسانی مسائل را درک کنند و جواب خود را زودتر بیابند، اما این قید و دقت که پیشینیان داشتند کمتر در کتب این زمان دیده می شود و نثر اغلب این کتابها تا حدی پیچیده و مبهم و مغلق به نظر می آید. اکنون از یک توضیح المسائل که فتاوی آیه الله شیخ محمد صالح حائری است و در سال ۱۳۸۴ ه. ق.

۱- تاریخ ادبیات برون ترجمه رشیدیاسمی چاپ دوم ص ۲۶۸

۲- ص ۲۷۰ همان کتاب

چاپ شده است ۱ در مسئله نقل می شود:

«مسألة ۷۴۳- نماز مغرب و عشاء هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارد وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب است تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد که اگر کسی مثلاً مسافر باشد و تمام نماز عشاء را سهواً در این وقت بخواند نمازش باطل است و وقت مخصوص نماز عشاء به نصف شب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را بخواند باید اول نماز عشاء و بعد از آن نماز مغرب را بخواند... الخ»

«مسألة ۲۶۸۶- صیغه فارسی هم در وقف صحیح است و قبول از او و از موقوف علیه که يك نفر باشد یا وکیل یا ولی موقوف علیهم کافی است و اگر متعدّدند قبول لازم نیست و بهتر قبول واقف است و اگر وقف عام است مانند مسجد و پل و مدرسه و تکیه تصرف دادن یا ساختن به قصد وقف کافی است و صیغه لازم ندارد.»

چنانکه می بینیم نشر این کتاب مخصوصاً درمسألة نخستین، تا اندازه ای قابل فهم است، اما در همه کتب مربوط به مسائل فقهی اینطور نیست.

جعفر شعار

طبع ترا

سعدی در حکایتی از گلستان خود به پسری که مقدمه نحو زمخشری در دست داشت و همی خواند «ضرب زید عمر واً» چنین می گوید:

طبع ترا تا هوس نحو کرد صورت صبر از دل ما محو کرد
ای دل عشاق به دام تو صید ما به تو مشغول و تو با عمر و وزید

سعدی نخست به آن پسر شعر عربی خوانده است: «بلیت بنحوی. . .»، اما وی خواستار شعر فارسی شده تا به فهم نزدیکتر باشد. سعدی اجابت کرده و گفته است: «طبع ترا. . .». این بیت اگر برای پسر نحوی به آسانی مفهوم بوده، برای خواننده امروزی فهم آن دشوار است. یعنی خواننده نمی داند که طبع ترا (به سکون عین) بخواند یا طبع ترا به صورت اضافه، و به هر حال نقش «را» در اینجا به درستی روشن نیست. در این مورد چند وجه به نظر می رسد:

۱- طبع ترا (به سکون عین) باشد که در این صورت مفهوم بیت چنین می شود از هنگامی که طبع تو برای تو هوس نحو کرد، شکیبایی را از دل ما برد. این معنی بیگمان سخیف است.

۲- از حیث استعمال «را»، نظیر این بیت باشد:

منگر بدین ضعیف تنم، زانکه در سخن

زین چرخ پر ستاره فزون است اثر مرا

ناصر خسرو

یا:

پرسید از چنار که تو چند ساله‌ای

گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سی است

ناصر خسرو

در این دو بیت «را» با فعل «است» همراه است و مجموعاً معنی «داشتن» می‌دهد یعنی اثر فراوان دارم، یا سال بیشتر از سی دارم. این شکل در زبان ادبی شایع است: او را کتابی است، مرا دوستی بود.

۳- محل «را» تغییر یافته باشد، یعنی «طبع تو تا هوس نحو را کرد». مرحوم ملك الشعراى بهار در اینگونه موارد چنین تغییری را روا می‌داند و این امر در متون کهن کمابیش دیده می‌شود: «شما را این کار چگونه خواستید کردن» (به جای: شما این کار را . . .). در مقامات ژنده پیل آمده: «اولیای خدای را خاک در دست گیرد، اگر خواهد زرد گردد، تو نیز همچین کن» (ص ۸۴) یعنی اولیای خدای خاک را . . . و نیز درین بیت حافظ:

محرم راز دل شیدای خود

کس نمی بینم ز خاص و عام را

یعنی کس را ز خاص و عام . . . (و نیز رك: لغت نامه دهخدا، ذیل «را» ص ۸ ستون ۳۹۲). شاید در عبارت گلستان سعدی «اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم، که را غم تخلیص من دارد؟» هم «را» نشانهٔ مفعولی با تغییر محل باشد، یعنی که غم تخلیص مرا دارد؟ و می‌توان زاید شمرد.

۴- «را» زاید باشد، یعنی طبع تو تا هوس نحو کرد، و این اغلب پس از مسند الیه است: ناچار چون او را ببیند، قرا به مراد رسی. این استعمال در متن‌های کهن اندک نیست و در کتابهای سمک عیار، الفردوس المرشدية و مجمل التواریخ شواهدی بسیار هست که در لغت نامهٔ دهخدا ذیل «را» (ص ۱۲ ستون يك) آمده

است و در شاهنامه نیز به ندرت دیده می‌شود.

چو دید آن درخشان درفش مرا به گوش آمدش بانگ رخس مرا
نیز در حدود العالم: «اندر قدیم دهقان این ناحیت را از ملوک اطراف
بودندی» (ص ۶۹).

و در تاریخ بلعمی: «این هزیمیتان را مقدار سی هزار مرد باز گردیدند.» (به
نقل از سبک شناسی بهار، ۱: ۴۰۰)
آیا در این بیت حافظ:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کائجا همیشه باد به دست است دام را ۱

(یعنی دام در مورد شکار عنقا دست خالی و بیحاصل است) نیز «را» زاید
است و «دام» مسند الیه نیازمند توضیح است. اگر «باد به دست» صفت مرکب فرض شود
زاید بودن «را» قطعی است، یعنی دام «باد به دست» است. اما چنین نیست، زیرا «باد
به دست» در دیوان حافظ و نیز در بیشتر متن‌های کهن در قالب صفت مرکب نیامده
است. ۲ این تعبیر دارد و جای دیگر از دیوان حافظ به کار رفته که سخن ما را
تأیید می‌کند:

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد

یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد به دست

(= از وصل تو بجز باد به دستش نیست)

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ

در عرصه‌ای که تخت سلیمان رود به باد

۱- یاد آور این بیت از ابوالعلائی معری است:

اری العنقاء تکبران تصادا فغاند من تطبق له العنادا
(دک، از کوچه‌رندان، ص ۱۹۷).

۲- مثلاً فردوسی گوید:

سخن چند گفتم به چندین نشست ز گفتار باد است ما را به دست
دک: امثال و حکم دمخدا، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۳۵۱ و لغت نامه، ذیل باد.

اما در قالب صفت مرکب، چنانکه اشاره شد نادر است :
 پندار که هست هر چه در عالم نیست
 انگار که نیست آنچه در عالم هست
 شوریده دلایم نه هشیار نه مست
 سر گشته و پای بسته و باد به دست ۱
 اوحدی

تکیه بر چار چیز می نکند که شوی زان امید باد به دست
 ابن یمن، (به نقل لغت نامه)
 ۵- سودی شارح گلستان بیت را محرف نقل کرده است، بدین سان:
 طبع ترا تا هوس نحو شد صورت عقل از دل ما محو شد
 (ص ۳۶۶)

و جایی برای بحث باقی نگذاشته است.
 از آنچه گفته شد دو نظر قابل توجه است :
 الف - «را» نشانه مفعول صریح است که محل آن تغییر یافته، یعنی طبع تو
 تا هوس نحو را کرد...
 ب - «را» زاید است از قبیل رای زایدی که به مسندالیه ملحق می شود.
 این قول به نظر من بهتر از نخستین است، خاصه که نظایر آن در نظم و نثر قدیم
 کمابیش آمده است. علاوه بر شواهد مذکور در فوق، دو شاهد دیگر که مؤید
 این معنی است می آوریم.

در «قصص قرآن» برگرفته از تفسیر سوره آبادی (ص ۱۶۶) می خوانیم :

۱- «باد به دست» که ترکیبی است محصول يك جمله، یعنی آنکه باد به دست دارد
 (دست خالی، بی حاصل) جز «باد دست» است در معنی ولخرج و مسرف، یعنی آنکه مال در
 دست وی همچون باد است :

به يك ده پریشان مکن هر چه هست
 بوستان سعدی

علامتگری گفتش ای باد دست

«گفت دیوار بستها بیاید کرد و پر از غله بیاید نهاد و مهر باید کرد تا هفت سال دیگر را فرا رسد.» و نیز در صفحه ۱۸۴ آمده: «آنکه مصر و مملکت آن جمله با یوسف گشت و کارها تمام شد، یوسف را مرگ آرزو کرد در رضای خدای تعالی» ۱

در شاهد اخیر، جمله «یوسف را مرگ آرزو کرد» بسیار شباهت دارد به «طبع ترا تا هوس نحو کرد» و فعلهای «آرزو کردن» و «هوس کردن»، از حیث صورت و معنی به هم نزدیک اند. نکته دیگر آنکه در اینگونه فعلها اغلب «را» نشانهٔ مفعولی حذف می شود. به دو شاهد از نظم و نثر اکتفا می کنم:

«از آن پیرزن حلواها و خوردنیها آرزو کردند و وی اندر آن تنوق کردی»
(تاریخ بیهقی، به نقل لغت نامه)

به سان گوزنان به سر بر سرو همی رزم شیران کنند آرزو

(شاهنامه، به نقل لغت نامه)

یعنی حلواها و خوردنیها را آرزو کردند، یا رزم شیران را آرزو کنند. از این رو در جاهایی که «را» پس از فاعل یا مسند الیه می آید نشانهٔ مفعولی نیست و به ظن قوی زاید است.

۱- نظیر این عبارت در شاهنامهٔ فردوسی نیز آمده است.

یکی تاج با او بد و مهر شاه شبانزاده را آرزو کرد گاه

سيد جعفر شهيدى

حضارتنا وراثنا

لقد كان للشمول الاسلامى الجاذبية الفعالة فى اقبال الامم المختلفة على هذه العقيدة و ايجاد وحدة حديثة التكوين لمختلف العنصرىات و اشكال المجتمعات والبيئات كنتيجة لها، فالتقت الحضارات المختلفة، الواحدة بالآخرى داخل الاطار- الاسلامى و تفاعلت جميعا، فاحدثت فيما بينها وحدة حضارية متكاملة سميت بعد بالحضارة الاسلامية. و هكذا كان شأن مفتاح هذا الكنز الممتلىء والتراث الضخم اعنى به اللغة التى تعبر عن المفاهيم التى تتركب منها تلك الحضارة، حيث دخلت مدخلا حضاريا فى التاريخ. فتطورها تشبه بالثورة الكبرى فى ناحية الفكر والعلم والحياة. اما اللغة العربية فمن المعلوم ان نطاقها قبل التقاء العرب بالحضارات المختلفة كان ضيقا، لانها كانت تعبر عن صورة اجتماعية ساذجة تخلوا من النظر العميق الى الحياة و فلسفتها وهذا امر طبيعى، لان المجتمع يتطور بتطور ادواته واللغة احدى هذه الادوات فلغة كل قوم هى التى تعبر عن مبلغ رقى ابنائه فى ميدان الحضارة على اختلاف ابعادها فى الضيق والانساع. واللغة العربية اذالك كانت لغة جمال المساحات تعرض التقاليد الاصيلية و الاساطير القومية و الاغاني الشعبية التى تمتع بمثلها الاقوام الغير المتحضرة. فلما انتشر الاسلام اخذت هذه اللغة تنشر مع الدين الى آفاقها بعد الجزيرة و بدأت تصطبغ كالعقيدة سواء بسواء باجواء غريبة ولغات اخرى غير

عربية. فلم يذهب عليها اكثر من قرن الا وقضت على بعض هذه اللغات و استفادت من الاخرى، و بلغت الى مستوى قدرت ان تعبير عن اى مفهوم من المفاهيم من الادب و التاريخ و الجغرافى و الفلسفة و الكيمياء و الطب و الصيدلة و الرياضة و غيرها، يشهد بذلك ما قام به المترجمون و النقلة من نقل التواتير ثانية و الفارسية و غيرهما الى العربية و لاشك ان للايرانيين دور ذات اهمية فى هذا المجال.

اما الحضارة التى كونها المسلمون او ما تعرف بالحضارة الاسلامية فهى ايضا بلغت الى حد اثبتت بذاتها عمليا انها من اسمى الحضارات، حيث ساهمت فى تكوينها شعوب مختلفة. هذه الحضارة ليست قاصرة على نوع معين من الفكر اولون معين من الحياة - شان كل حضارة راقية ذات شمول عالمى - فهى حضارة عربية الطابع، اسلامية التركيب، عالمية الشمول، لأن شمولها لم تقتصر بالعرب ولا بالمسلمين فقط، بل الثقافة الغربية ايضا از دادت ثراء منها قبل تجددتها. اما العناصر المركبة لهذه الحضارة فهى كثيرة جدا الا يمكننا ان نعرض اليها هنا، غير ان « ما لا يدرك كله لا يترك كله » :

قيل فى تعريف الحضارة انها احوال عادية زائدة عن ضرورى الحياة زيادة تتفاوت بتفاوت الرفاهية و تفاوت الامن من القلة و الكثرة، و اساس كل تقدم حضارى هو المعارف، حتى اصبحت ام كل عمل، فالحضارة هى القلوة الكبرى التى رفعت الانسان الى الدرجة التى يستحقها فى الارض، و جعلت بينه و بين الحيوانات غير الناطقة بونا عظيما. و تختلف اسباب ذلك باختلاف نظام الهيئات الاجتماعية و قوانين المدنية و طباع الشعوب.

فاذا كان ذلك كذلك، و كان العلم اساس كل تقدم و جب علينا ان نولى العلم المقام الاول من حديثنا و نشير الى ان المبدأ العام عند العلماء و المحدثين الناشئين فى داخل هذا الاطار، هو التزام قاعدة تقليدية منهجية لم تتغير بعد قرون و ذلك بان يستهل عالم الحديث كتابه بباب فى تعريف العلم. و اما عن طبقة الخلفاء و الامراء و الحكام فقد رأوا فى العلم تزكية و مكنة و شرفا. فاقبلوا عليه بشوق بالغ و اعتنوا

بشأنه و تنافسوا و اختفلوا باهله. يقول ابن قتيبة :

«خرج الوليد بن يزيد حاجا ومعه عبد الله بن جعفر. فكانا ببعض الطريق يلعبان بالشطرنج. فاستأذن عليه رجل من ثقيف، فآذن له، وستر الشطرنج بمنديل، فلما دخل سلم عليه و سأله حاجته. فقال له الواليد أقرأت القرآن؟ قال لا يا امير المؤمنين ، شغلتنى عنه امور هنات. قال افتعرف الفقه؟ قال لا؟ قال افرويت من الشعر شيئا؟ قال لا. قال فكشف المنديل عن الشطرنج وقال شاهك «اى كش ملك بالمعنى الاصطلاحى». فقال له عبد الله بن معاوية يا امير المؤمنين ، و اشار الى الرجل. قال اسكت فما معنا احد.

والذى احب ان اضيفه الى هذه الرواية ان هذه العلوم التى سأله عنها كانت علوم العرب فى ذلك الوقت.

وكان السلاطين والامراء يتفاخرون بتقريب العلماء اليهم و تأليف الكتب باسمائهم و ياخذهم الزهوفى ان يقال ان العالم الفلانى عند الملك الفلانى. فكان العلماء و اهل الفضل يدلون عليهم و يتعززون بهم. و قد يقترح الامير على العالم ان يؤلف باسمه كتاباً فلا يقبل بالغا ما بلغ العطاء. يحكى صاحب نفع الطيب : «ان ابا غالب اللغوى القرطبى المتوفى سنة اربعمائة وست و ثلاثين لما الف كتابه فى اللغة بعث اليه ابو الجيـش مجاهد العامرى ملك حرانية الف دينار و مر كوبا و كساء على ان يطرز الكتاب المذكور باسمه فيزيد عليه جملة بسيطة هى «ان هذا الكتاب مما الفه ابو غالب لابي الجيش مجاهد» فقال ابو غالب : كتاب الفته ينتفع الناس به و اخلد فيه همتى اجعل فى صدره اسم غيرى ؟ و اصرف له الفخر؟ فأبى و رد الد نائيز فلما بلغ هذا مجاهدا استحسن انفته و ضاعف له العطاء.

و يقول النظافى العروضى فى كتابه مجمع النوادر المشهور « چهار مقاله جرى الرسم بين الملوك على التفاخر بالعلم فكان الملك منهم يبعث رسولا الى الملك الاخر يسأله غموض الحكم فيجمع علماء بلده و يتشاورون و يدلى كل بدلوه حتى يعثر على الجواب اللازم، و ظل هذا التقليد باقيا الى عهد سبكتكين فلما استولى

السلاجقة على الحكم، عفى هذا الرسم وانطمس كثير من معالم العلوم. ويقول ابوحيان التوحيدى ان ابن عباد(اى صاحب بن عباد) كان اذا قدم عليه احد من اهل العلم يقوله له : يا اخى تكلم و استأنس و انبسط و افرح ولا يروعك هذا الحشم ولخدم فان سلطان العلم فوق سلطان الحكم. و كان كثيرا ما يقول نحن باليوم السلطان و بالليل الاخوان. و انى و ان كنت قد اطلت فى مقام العلم عند الخلفاء والحكام الا اننى فى الواقع قد كبحت جماح القلم لان تنافسهم على شرف العلم هو الذى ملى المكتبات بهذه الثروات الطائلة .

و اما البيئة العامة والحالة العلمية للمجتمع بمعناه الاوسع، فيكفى ان نشير الى العرف المتوارث الذى كان جاريا فى ذلك الزمان. فالبسطاء الذين لم يساعدهم الحظ حتى يحققوا لانفسهم قدرا من العلم، كانوا يحلمون بتحقيق هذه الامة فى اولادهم، حتى يسعدوا سلالاتهم و اسراتهم باقتناء كنز العلم، وهم بذلك من اكبر المساهمين والمؤسسين لكيان العلمى . و كان الطالب بها جرفى طلب العلم فينتقل من شاش سمرقند فى اقصى الشرق، الى قرطبة فى اقصى الغرب فما ان يدخل بلدا فى طريقه الا ويحتفل به علماءه و يعظمونه ويفتنمون وجوده. فالفارسي والعربي والتركي والهندي سواء بسواء فى هذا الحق و امام هذا الواجب. و كانت المدارس والزوايا والمنازل والا رزاق و كل ما يلزم من اسباب الاقامة والرحيل حاضرا، لان العلم كان العبادة العقلية و وسيلة التقرب الى الله عن طريق الفهم والاقناع.

و كان هذه المملكة الوسيعة فى سهولة انتقال العلماء من مكان الى مكان كأنها رقعة شطرنج و هم يبادقها . فترى العالم فى الشرق فاذا هوفى الاندلس ، و فيما هوفى اذا هوفى العراق فيما هوفى العراق اذا هوبمصر والشام. فلا عجب فى ان تصل هذه الحضادة الى اوج ازدهارها وترقى الامة فى كل قطاعاتها و كوادرها. و كان لايساط الدولة العباسية و وفرة ثروتها و رواج تجارتها اثر كبير فى خلق نهضة ثقافية لم يشهدا الشرق من قبل. حتى لقد بدا الناس جميعا من الخليفة الى اقل افراد العامة شأنا، غدوا فجاة طلا بالعلم. و كانوا يردون موارد العلم ليعودوا الى بلادهم كالنحل

يحملون الشهد الى جموع التلامذة المتلهفين، ثم يصنفون بفضل ما بذلوه من جهد متواصل، هذه المصنفات التي هي اشبه بدوائر المعارف. والتي كان لها اكبر الفضل في ايصال هذه العلوم اليانا.

و قد يخطر على الذهن اننى اقتصر القول على العلوم الدينية فاقول مع ان شرف العلم ما وصل الى الحقيقة وما ربط بالانسان بخالفه، الا ان الدين كان من خدمة المجتمع و كان الدين هو القاعدة التي نشأت عليها العلوم نقليا و عقليا ، اصليا و فرعيا . فالى جانب التفسير والحديث والفقہ والكلام والاخلاق والنحو والصرف والفنون البلاغة والادب والتاريخ والجغرافيا، كانت الفلسفة والرياضيات والطبيعات والكيمياء والصيدلة والنجوم و احكامها والطب والادارة والسياسة والحرب وحتى فنون اللعب والصيد والحرف على اختلاف انواعها.

لقد حدد الجغرافيون العالم الاسلامى فى القرن الرابع بالمنطقة بين كاشغر فى اقصى الشرق الى السوس الاقصى فى المغرب وان هذه المسافة تقطع فى عشرة اشهر تقريبا، وقال البعض ان شرقى هذه المنطقة ارض الهند وغربها مملكة البربر، الذين يسكنون على المحيط الاطلس ، و شمالها بلاد الروم و مايتصل بها من الارض والران والخزر والبلغار والسقالية والترك والصين. هذا العالم لا تكاد تغيب عنه الشمس. هذه الوحدة الحديثة التكوين والامتزاج ، الجامعة لمختلف انواع البشر واشكال المجتمعات و البيئات من ساكن الصحراء الى ساكن المدينة من التحرك الدائم الى المستقر الدائم، نراه يدور دولا ب الحياه اليومية فيه دوران النجوم والكواكب فى سماواتها. لا يستوحش السالك اى سلك ولا يخاف التاجر على نفسه غيلة ولا على بضاعته انتهابا . او كما يقول آدام متز :

و كان المسلم يستطيع ان يرتحل فى داخل حدود هذه المملكة فى ظل دينه و تحت رايته فيجد الناس فيها يعبدون الاله الواحد الذى يعبده، ويصلون كما يصلون و كذلك يجد شريعة واحدة وعرفا و احدا و عادات واحدة. و كان يوجد فى هذه المملكة الاسلامية قانون عملى يضمن للمسلم حق المواطن بحيث يكون آمنا على